[تنبیه چهارم: کیفیت جزاء در جمله‏ شرطیه 2](#_Toc449178659)

[مقدّمه 2](#_Toc449178660)

[حالات جزاء: 2](#_Toc449178661)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول فقه / مفاهیم - مفهوم شرط

# اشاره

## تنبیه چهارم: کیفیت جزاء در جمله‏ شرطیه

تنبیه چهارم در بیان نکاتی در خصوص جزاء در جمله‏ شرطیه است که می‏توان، شبیه آنچه در تنبیه دوم درباره‏ شرط بیان شد در این خصوص هم سخن گفت؛ دراین‏باره مرحوم نائینی، مرحوم آقای خویی و شهید صدر مطالبی فرموده‏اند لکن در اینجا سیر بحث بزرگان دنبال نمی‏شود ولی ناظر به آن، هست.

### مقدّمه

در تنبیه دوم بیان شد که شرط در جمله‏ شرطیه، می‏تواند، واحد، متعدّد و مقیَّد باشد که در هر یک از این سه حالت، احوال متفاوت و متغایری پیدا می‏کند؛ به‌عنوان مثال شرط در هر یک از جملات «إذا کان العالم عادلاً» و «إذا کان العالم عادلاً و مجاهداً» و «إذا جاءک زیدٌ نهاراً» تبعاتی دارد و در مفهوم اثرگذار است؛ شرط یک قید باشد یا دو قید باشد، ترکیبی یا تقیُّدی باشد هر حالتی یک‌شکلی به جمله می‏دهد و به یک نوعی در مفهوم اثر می‏گذارد؛ البته باید توجّه شود که این قانون و قاعده در جزاء هم جاری است.

### حالات جزاء:

1. جزاء، یک امر واحد است؛ مانند: «إذا کان العالم عادلاً فأکرِمه» در اینجا یک حالت روشن و واضحی دارد و مفهومش می‏شود «اگر عالمی عادل نبود، وجوب اکرام ندارد.» به‌طور کلّی دیگر وجوب اکرامی در کار نیست به‌گونه‌ای که اگر دلیل دیگری دالّ بر «وجوب اکرام» باشد، با این دلیل معارضه می‏کند.
2. جزاء، در یک جمله‏ واحد نباشد و متعدّد باشد، لکن تعدّد به نحو استقلالی؛ مانند: «إذا کان العالم عادلاً فأکرِمه و أکرِم أولادَه»؛ در این مثال، دو حکم اکرام عالم عادل و اکرام أولادش به‌صورت دو حکم مستقلّ آمده است و حالت ترکیبی مجموعی ندارد و مفهوم این است که «اگر عالم، عادل نبود دو حکم مستقلّ وجوب اکرام خود عالم و وجوب اکرام أولادش نیست.» درواقع، در عالم غیر عادل، نه وجوب اکرام خود عالم هست و نه وجوب اکرام أولاد او و هر دو حکم منتفی است؛ به‌گونه‌ای که اگر دلیل دیگری دالّ بر «وجوب اکرام عالم یا أولادش» باشد، با این دلیل معارضه می‏کند.

درواقع، جزاء دوتاست و جدا جدا منتفی می‏شوند چون درواقع دو جمله‏ شرطیه وجود دارد و هرکدام جدا مفهوم دارند و دو مفهوم داریم؛ بنابراین «انتفاء عند الإنتفاء» است.

1. جزاء، حالت ترکیبی مجموعی باشد یعنی حالت مجموعی در جزاء باشد؛ یعنی جزاء دوتاست ولی با عدم استقلال؛ در مثال «یجب إکرامُه و إکرامُ أولادِه»، درواقع یک حکم، به نحو مجموعی ترکیبی است. در حقیقت یک تکلیفِ بسیطِ واحد روی اکرام عالم عادل و أولادش آمده است به حیثی که اگر خود عالم را اکرام کند ولی اولادش را اکرام نکند به تکلیف عمل نکرده است و بالعکس اگر اولادش را اکرام کند ولی به خود عالم نکند به تکلیف عمل نکرده است، یعنی یک تکلیف است ولی متعلَّقش چندتاست. البته این مثال برخلاف ظاهر اولیه است ولی می‏شود با یک بیانی درست شود.

مثال دیگر اینکه، در خصوص ائمه علیهم السلام، اعتقاد به ایشان به‌صورت مجموعی واجب است، یعنی اعتقاد به مجموع، واجب است به‌نحوی‌که اگر اعتقاد به یکی نباشد اصلاً به تکلیف عمل نشده است.

در حالت سوم مثل حالت قبل، دو مفهوم وجود ندارد و یک مفهوم هست زیرا در صورت قبل دو تکلیفِ مستقلّ بود و تکالیف به هم گره نخورده بودند، فلذا دو مفهوم درست می‏شد امّا در حالت سوم یک حکم و تکلیف به نحو ترکیبی و ارتباطی و بدون استقلال وجود دارد و دو حکم نیست؛ بنابراین مفهوم این است که «اگر عالم عادل نبود، حکم وجوب اکرام خودش و أولادش به‌عنوان یک حکمِ واحد، نیست.»

بنابراین در حالت سوم یک مفهوم وجود دارد و آن، این است که «لا یجبُ این حکم ارتباطی» یا «این وجوب دوتایی مجموعی واجب نیست.» حکم ترکیبی وجوب اکرام عالم و أولادش، این، یک حکم ترکیبیِ ارتباطیِ کلّ نیست و عرفی هم هست و کار به مباحث منطقی ندارد هرچند بعضی‏ها به مباحث منطقی برده‏اند و گفته‎‏اند: «نقیض موجبه‏ جزئیه، سالبه‏ کلّیه است و ... .» به اینها کاری نداریم این عرفی است.

البته نفی حکم به نحو مجموعی، منافات با اکرام خود او به‏تنهایی یا اکرام اولادش به‌تنهایی ندارد و درواقع، مفهوم حکم کلیّ را برمی‏دارد؛ امّا اگر دلیل دیگری بیاید که «اکرام خود او واجب است.» یا «اکرام اولاد او واجب است.» با مفهوم تنافی ندارد؛ لکن، اگر دلیلی بگوید: أکرِمه و أکرِم أولادَه به‌عنوان یک حکم ترکیبی، این با مفهوم منافات دارد.

1. جزاء، مقیّد باشد؛ مانند: «إذا کان العالم عادلاً فأکرِمه نهاراً» یا «أکرِمه علناً» جزاء، دو جمله نیست بلکه جمله‏ واحد مقیّد است که قیدش به شکل تمییز، حال، وصف و از این قبیل چیزها می‏آید؛ در این صورت مفهوم می‏شود «اگر عالم عادل نبود اکرام او در روز منتفی است.» یعنی از مفهوم نفی حکم مقیَّد استفاده می‏شود و اگر دالّ بر اکرام عالم فاسق یا عالم غیر عادل بیاید، با مفهوم، منافات و معارضه دارد، ولی اگر گفت «أکرِمه لیلاً» تنافی ندارد.

البته این، قاعده و فرمول کلّی اصولی است و در فقه، فحوای کلام، اولویت، تنقیح مناط و ... می‏آید و تعارض پیدا می‏شود که اینها مسائل ثانوی است و گاهی پیدا می‏شود؛ ولی اگر یک عنوان ویژه‏ ثانوی نبود، در فردِ غیر عادل، عدم اکرام نهاری با اکرام لیلیه منافات ندارد.

1. جزاء، عمومیت داشته باشد و عامّ استغراقی باشد؛ مانند «إذا کان العالمُ عادلاً فأکرِم جمیع تلامذته یا جمیع اصحابه یا جمیع أولادِه» یعنی به نحو عامّ استغراقی بگوید: «اگر عالم عادل بود همه‏ دوستان یا فرزندان یا شاگردان او را اکرام کن.» تک‌تک همه را می‏گوید اکرام کن.

اینجا کلّ استغراقی است و مجموعی نیست و دشواری‌هایی دارد؛ در این حالت مفهوم، معرکه‏ آراء است و بحث است که «اگر عالم عادل نبود» سلب العموم است یا عموم السلب است یعنی هیچ‌یک را نباید اکرام کرد یا اینکه کلّ را به‌صورت کلّی نباید اکرام کرد و اکرام جداگانه جائز است؛ این محلّ کلام است.